**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و هفتم\_26 فروردین 1398**

در جلسه گذشته فرمایش محقق خویی اعلی الله مقامه الشریف در باب وجه حجیت قول قدما از رجالیین بیان شد. و عرض کردیم این بزرگوار تفکیک قائل هستند بین کتب رجالی قدما کالشیخ و النجاشی و الکشی و کتب رجالی متاخرین کالعلامه و الشهید و ابن داوود و المجلسی.

بیان این بزرگوار هم مبتنی بود بر این نکته که در کتب قدما احتمال حس می دهیم، و اگر هم احتمال حدس باشد با تمسک به سیره عقلا اصل را بر حس می گذاریم نه حدس. اما در مورد علامه و دیگر متاخرین، یا سخن قدما را نقل کرده­اند که هیچ و یا خود استنباط کرده اند، و در استنباطات مثل علامه دو اشکال اساسی نهفته است. اشکال اول این است که چنان که از اسم استنباط معلوم است این سخنان اجتهاد است و حدس و اعمال نظر. نه اینکه این ها طریقی داشته باشند غیر از آن طرقی که مثل نجاشی و شیخ داشته­اند. نه اینکه توثیق مثل علامه مستند به یک کتابی باشد با سندی که آن کتاب و آن سند، در اختیار شیخ نبوده است. پس از جناب شیخ هر آن چه که هست از اجازات روائیه و اسناد حدیثی منتهی می شود به جناب شیخ. اگر سندی هست، گاهی علامه از بعضی از کتاب ها نقل می کند که ظاهرا به سند منتهی به شیخ نیست و لی سند جداگانه ایی ارائه نداده است چه بسا مثل اعتمادی که به رجال ابن غضائری کرده است بدون این که سندی داشته باشد علامه به ابن غضائری. از باب وجاده بعضی از نسخ را پذیرفته است به بعضی از کتاب ها استشهاد کند اما این که سندی داشته باشد که ان سند به کتابی قبل از شیخ طوسی باشد و سند از شیخ طوسی عبور نکند ما هم چین چیزی را نمی دانیم.

مرحوم شهید ثانی یک عبارت دارد می گوید اصول المذهب کلها ترجع الی کتبه و روایاته. بعد مواردی را ایشان نام می برد که بیان انها از خارج نیاز نیست. این عصاره کلام آقای خویی در اشکال اول بود.

اشکال دوم هم این است که علامه اصالة العداله­ایی است و شاهد علی ذلک این عبارت علامه است:

رقم 86 در خلاصة، صفحه 66، عبارات اول برگرفته از نجاشی است بدون اینکه اسم برده باشد با رقم 242 نجاشی:

احمد بن اسماعیل بن سمکة بن عبد الله ابو علی البجلی عربیٌ من اهل قم کان من اهل الفضل و الادب و العلم، و علیه قرأ ابو الفضل محمد بن حسین بن عمید و له کتبٌ عدة لم یصنف مثلها و کان اسماعیل بن عبد الله من اصحاب احمد بن ابی عبد الله البرقی، و ممن تادب الیه فمن کتبِه کتابُ العباسی و هو کتابٌ عظیمٌ نحو عشر آلاف ورقة فی اخبار الخلفاء و دولة العباسیة لم یصنف مثله هذا خلاصة ما وصل الینا فی معناه، و لم ینص علمائنا علیه بتادر و لم یرو فیه جرح فالاقوی قبول روایته مع سلامتها من المعارض.

این عبارت را که تمامش را خواندم آقای خویی قرینه میگیرد بر اینکه علامه اصالة العداله ایی است یعنی همین که یک شیعه ایی خلافی ازش نقل نشد فهو علی ظاهر العداله. و این مبنا را ما الان دیگر قبول نداریم. چطور به علامه ایی که اصالة العداله ایی است، تمسک کنیم.

اجازه بدهید ما از همین اخیرشروع بکنیم. یعنی بحث اصالة العداله ایی بودن علامه. اگر دلیل بر اصالة العداله ایی بودن علامه را این می خواهید بگیرید این دلیل نیست. یک وقت هست، یک آدم ناشناس زید بن بکر، شما از این آقا نه بدی دیدید و نه خوبی و چیزی هم علیه اش نشنیدید این جا معنای اصالة العداله ایی است می گویید شیعه امیر المومنین است و بنا را بگذارید بر عدالت اش. ان هایی که می گویند اصالة العداله ایی مرادش ان این است و این قطعا غلط است. اما یک موردی داریم که یک نفر هست مثل زید بن عمر ناشناس نیست و زیر ذربین است و ادم سرشناسی است و اگر پا را کج بگذارد مشهور می شود این مطلب. عدم نقل بدی در مورد این آقای سرشناس با ان شخص ناشناس خیلی فرق دارد. حرف علامه این است:

1. که احمد بن اسماعیل کسی است که اصالة عرب است و آمده است در قم زندگی می کند و این آقا زیر ذره بین اهل قم است اگر خطا برود دیدید که به ترور هم کشید.
2. دوم من اهل الفضل و الادب و العلم است. یک نانوایی کنار قم نبوده است، جز دانشمندان این شهر به حساب می آمده است و گفتم دانشمندان را معمولا زیر نظر میگیرند.
3. سوم و علیه قرا ابو الفضل ... این ابو الفضل وزیر شیعه معروف آل بویه است. کسی که از نظر شهرت کسی شاهدش است که جز بزرگان ادب و سیاست ال بویه است خب این آقا تتلمذ کرده است پیش آقای احمد بن اسماعیل . ان وقت این آقا شخصی بی نام و نشان وبی فضل باشد؟
4. چهارم و له کتب عده لم یصنف مثلها. کتاب های بی نظیری نوشته است. این خودش.
5. پنجم ؛ پدرش از اصحاب احمد بن محمد بن خالد البرقی القمی است و ممن تادب علیه. پدرش هم آدم حدیث شناس و معروفی بوده است . این جز اصحاب ناشناس باز به حساب نمی آید .

بعد دارد فمن کتبه کتاب العباسی. آیا این کتبه بر می گردد به پدر یا بر می گردد به پسر؟ ظاهرا بر می گردد به پسر چون ضمیر های بعدی اش بر می گردد به پسر. یکی از این کتاب های بی نظیرش همین کتاب عباسی است.

حال که این گونه شد این آقا درست است تعدیل ندارد ولی جرح هم ندارد فالاقوی قبول روایته مع سلامته من المعارض.

این بنا گذاری بر عدالت شخصی است که ممدوح است عالم است، شناخته شده است، مولف کتاب های بی نظیر است. نزیل قم است که اگر بدی در او بود لبان و ظهر و اشتهر. نه مثل زید بن عمروی که گفتیم نمیشناسیمش.

این حرف علامه است. نمی شود علامه را اصالة العداله ایی دانست.

این مطلب دوم ایشان اما مطلب اول که علامه هر چه حرف شده است اجتهادی است، آقای سیستانی از صفحه 212 به بعد جواب آقای خویی را می دهد منتها حاشیه زیاد رفته است، یکی از ان حواشی که من حذفش می کنم ولی بحث خوبی است و شما مطالعه کنیدش در مورد ابن ادریس است.

آنی که در ارتباط با این بحث است من نقل می کنم. ایشان می گوید من که در توثیق نجاشی وشیخ ماندم و نتوانستم توثیق را عن حس بکنم تا چه برسد به علامه ولی اگر مثل آقای خویی فکر کنم، توثیق نجاشی و شیخ را قبول کنم می گویم همان بیان در مورد علامه هم هست و لو در یک مقداری پایین تر؛ ولی این نیست که بگویید علامه هر ان چه دارد یا سر سفره شیخ نشسته و یا اجتهاد خودش هست و اصالة العداله است. این گونه نیست علامه هم منابع و اسنادی داشته است.

می فرماید الا لا نری فرقا بین التوثیقات النجاشی و علامه و یا کشی و ابن داوود. در مورد این ها هم احتمال مصادر می دهیم. وقتی ما خلاصه علامه را می بینیم مشاهده می کنیم ان له مصادر منها کتاب علی بن احمد العقیقی، که گفته شده است کتاب رجال داشته است و منها کتاب ابن عقده، کتاب سعد بن عبد الله، کتاب ابن بابویه، کتاب علی بن محبوب، کتاب ابن غضائری، این منابع در دست ایشان بوده است و ایشان بی منبع نبوده است.

نهایت حرف شما این است که سند جداگانه ایی که از شیخ عبور نکند نداشتند، ایشان می فرماید در صفحه 215 فعلی فرض التسلیم و لا نسلم، بان الاجازات کلها تنتهی الی الشیخ و اذا کان لابن عقده کتابا و وثق فیه شخصا و نقل العلامه عن ابن عقده، و ابن عقده له کتاب رجال کما هو مضبوط فی فهرست الشیخ و شیخ هم به این کتاب سند دارد، علامه هم که به شیخ سند دارد، چرا نشود به این کلام علامه شما استشهاد بکنید.

به عبارت دیگر اگر علامه در این کتاب گفت قال ابن عقده، ابن عقده هم کتاب رجال دارد به تصریح شیخ طوسی. سوم این که شیخ طوسی هم به رجال ابن عقده سند دارد، چهارم علامه هم که به تمام اجازات شیخ سند دارد. یکی از اجازت شیخ به کتاب ابن عقده است نتیجه این است که خود علامه و لو به طریق شیخ به ابن عقده سند دارد. حال ابن عقده حرفی زده است، که شیخ نقل نکرده است علامه نقل می کند.

شیخ طوسی به رجال ابن عقده سند دارد، و مطالبی را از او نقل کرده است اما لازمه اش این نیست که همه مطالب ابن عقده را بیاورد بعضی هایش را اورده است. علامه هم به شیخ سند دارد. شیخ هم که به ابن عقده سند داشت، پس علامه به ابن عقده سند دارد حال همین علامه که به این عقده سند دراد یک مطلبی را اورده است که شیخ نقل نکرده است چه اشکالی دارد؟ اگر حرف شیخ را از ابن عقده می پذیرید حرف علامه را هم از ابن عقده باید بپذیرید.

بله یک چیز هست و ان این است که علامه نیامده است سند مستقل خود را به ابن عقده بیان کند ولی نیازی به ان نیست.

با این بیان روشن می شود که اگر بناست حرف کشی و نجاشی قبول بشود حرف علامه هم مورد قبول است.

اما نظر ما این است که در علم رجال روشن شد که اگر بخواهیم از راه خبر واحد یا بینه درستش بکنیم، راه مسدود است، که ثابت کنید خبر عن حس است و عادلی از عادلی دارد خبر می دهد ولی معنایش این نبود که در رجال خبر حسی ما نداریم، در تدقیقات رجالیون، هم خبر حسی هست و هم اجتهاداتی هست که دیروز توضیح دادم، مجتهد باید همه این ها را ببینید. ولی اکتفا کردن به قول رجالی در تضعیف و توثیق کافی نیست. قرینه قوی می خواهد و تراث رجالی ما گرانقدر است اما در این حد. چنان که دیروز عرض کردم بین این ها تفاوت است و طبیعت ان نمره که نجاشی و کشی به جهت قربشان دارند علامه و ابن داود ندارند ولی معنایش این نیست که این ها را در تجمیع قرائن لحاط نکنید . حرف متاخرین هم باید در رجال ملاحظه شود.

1. اگر علامه جایی حرف نجاشی را قبول کرد نمره اش با جایی که علامه حرف نجاشی را قبول نمی کند یکسان نیست.

این یک تاثیر از رجال علامه

1. همینی که الان توضیح دادم که چه بسا علامه حرفی زده است و از یک کتابی هم نقل کرده است که شیخ نقل نکرده است مثل رجال ابن غضائری. نمی شود شما این ها را کلا نادیده بگیرید پس رجال علامه و ابن داوود در جای خودش جز منابع خوب ماست منتها نمره این با نمره رجال نجاشی متفاوت است. این نیست که بگوییم هیچ اثری برای این کتاب ما نداریم.

بحثی که از فردا شروع می کنیم تنبیه سوم است ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.